# بسم الله الرحمن الرحیم

# یادآوری

در ادله جواز بقاء، از اولین ادله سیره عقلاییه برشمرده شد و پس از آنکه سیره را تقریر کرده و فی‌الجمله مورد قبول قرار گرفته و دلالت آن تام دانسته شد به حدود دلالت سیره پرداخته شد؛ و در صوری که مطرح شد حدود دلالت از نظر جواز بقاء یا وجوب بقاء و اعمال قاعده اعلمیت و همچنین مسئله عمل بررسی شد.

نکته دیگر در ذیل این دلیل وجود دارد که در این جلسه به آن اشاره می‌کنیم. گرچه هر یک از محورهایی که در ذیل دلیل اول مطرح شد تبعاً در ذیل ادله بعدی نیز بایستی بررسی شود.

ما در اینجا طبق روال گذشته ابتدا دلیل را مطرح کرده و پس از آن سؤالات را ذیل این دلیل مطرح کرده و در پایان جمع‌بندی می‌کنیم.

#### نظر مرحوم خویی

در ذیل سیره، بحث اعلمیت، وجوب و جواز و عمل و عدم عمل بررسی شد. مطلب دیگری در حدود دلالت این دلیل باقی مانده است که اجمالاً در ضمن بحث قبل اشاره شد، اما از آنجا که مرحوم خویی به‌طور خاص این مطلب را بیان کرده و طبق آن فتوا داده‌اند، تعرّض این مطلب خالی از لطف نیست.

این مطلب عبارت است از اینکه، آیا ذُکر و یاد بودن مسئله دخالت در جواز بقاء دارد یا خیر؟ مثلاً کسی که از مرحوم بروجردی تقلید می‌کرده است، مسائلی را از ایشان یاد گرفته است که این‌ها بر دو بخش هستند. برخی از این مسائل را یاد گرفته و در حال حاضر نیز یاد دارد و برخی از مسائل را نیز در زمان حیات ایشان خوانده و یاد گرفته است اما الان به یاد ندارد، اگر از این شخص سؤال کنند که مثلاً نظر مرحوم بروجردی برای غیر راننده در سفر چیست، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و باید به رساله ایشان رجوع کند.

در بحث جلسه گذشته گفته شد که تفاوتی بین این دو وجود ندارد، اگرچه «عمل» را بعید نمی‌دانستیم در بقاء دخالت داشته باشد به این معنا که جواز بقاء در مسائلی باشد که عمل کرده است؛ اما آنچه عمل نشده است جواز بقاء ندارد. معنای این مسئله این است که آنچه از مسائل مجتهد را که شخص یاد گرفته است و عمل کرده است می‌تواند پس از موت مجتهد نیز بر آن مسائل باقی بماند ولی غیر از این مسائل را باید به مجتهد حی مراجعه کند.

مرحوم خویی معتقدند که عمل ملاک نیست بلکه ملاک تذکّر و یاد بودن مسئله است و همچنین عدم نسیان مسئله. این نظری است که مرحوم خویی در تمام ادله قائل هستند و ما در ذیل سیره به آن می‌پردازیم.

#### دلیل مرحوم خویی:

دلیل ایشان از این نظر این است که اگر نسبت به مسئله‌ای نسیان عارض شد به این معنا که شخصی که مسئله را یاد گرفته است و حتی به آن عمل کرده است اما در حال حاضر فراموش کرده است، یادگیری مجدّد شخص در اینجا به‌منزله رجوع جدید و تقلید جدید می‌باشد، چه سیره که باید در سیره قدر متیقّن را گرفت و چه در ادلّه‌ای که در آینده بحث می‌شود که ظهور این ادله در این است که بایستی اخذ و مراجعه کرد و درواقع چیزی که فراموش شده است مراجعه جدید به‌منزله تقلید جدید است و از آنجا که تقلید جدید محسوب می‌شود مصداق بقاء نمی‌باشد.

علی‌الظاهر ایشان در کتاب منهاج الصالحین و حواشی ایشان این مسئله را مطرح کرده و به این مسئله فتوا داده‌اند، به این صورت که به مسائلی که شخص یاد داشته و دچار نسیان نشده است بقاء بلااشکال است ولی در مسائلی که فراموش کرده است و لو اینکه عمل هم کرده باشد دیگر نمی‌تواند باقی باشد.

پس ملاک در جواز بقاء یاد داشتن مسائل و عدم فراموشی آن‌ها است و همین‌که در مسئله نسیان عارض گشت، صدق بقاء نمی‌کند.

#### جواب مرحوم فاضل:

این فرمایش مرحوم خویی را کسانی از جمله مرحوم آقای فاضل در کتاب تفصیل الشّریعه در مباحث اجتهاد و تقلید جواب داده‌اند و فرموده‌اند «ذُکر یا نسیان دخالتی در صدق بقاء و یا عدم بقاء نمی‌کند» و به‌عبارت‌دیگر، بعد از اینکه کسی مسئله‌ای را فراموش کرد وقتی که با سؤال یا مراجعه به منبعی به یاد می‌آورد به ذهن کسی نمی‌آید که تقلید جدید باشد.

توضیح این مسئله اینکه اگر دلیل سیره عقلا باشد، سیره بر بقاء یک نظر، بودونبود در حافظه را مؤثر نمی‌داند. اگر سیره چیزی را مؤثر بداند و دخالت داشته باشد همان عمل است چراکه حقیقت تقلید عمل کردن و دنباله‌روی مسئله می‌باشد، این مطلب بعید نبوده و ما هم این احتمال را پذیرفتیم که حقیقت و جلوه‌های اصلی تقلید این است که شخص عمل خود را منطبق بر نظر مجتهد کند. این مسئله امکان صحت دارد و لذا ما عرض کردیم که ازآنجایی‌که این احتمال، احتمالِ قوی‌ای است سیره، قدر متیقّن را شامل می‌شود و بایستی شخص عمل کرده باشد تا بقاء جایز باشد.

پس مفروض ما در این مسئله «عمل» شخص می‌باشد، به این معنا که شخص به مسئله‌ای عمل کرده است و در حال حاضر فراموش کرده است، در اینجا شخص با اولین مراجعه به یادش می‌آید پس یاد بودن و یاد نبودن، ذُکر و نسیان و این مفاهیم هیچ‌کدام در این مسئله دخالت ندارند. حتی اگر کسی التزام را معنای تقلید بداند، التزام اجمالی هم کافی است و نیاز نیست که شخص دقیقاً بداند که مثلاً عروه در فلان مسئله چه می‌گوید.

این مورد از مواردی است که علی‌رغم اینکه در سیره عقلاییه گفته می‌شود باید قدر متیقّن را گرفت ولی در این مورد خیلی بعید است که نیاز به قدر متیقّن باشد چراکه به نظر می‌رسد قدر متیقّن در اینجا امر موهومی باشد؛ و در ادامه این مسئله اطلاقات را نیز شامل می‌شود.

این جوابی است که مرحوم آقای فاضل داده‌اند و ما هم این جواب را درست می‌دانیم.

پس حاصل سخن این شد که در سؤال بعدی در ذیل دلیل که آیا ذُکر در جواز بقاء دخالت دارد یا خیر؟ دو نظر می‌باشد، نظر مرحوم خویی این است که دخالت دارد و دلیل ایشان هم این است که گویا بعد از نسیان تقلید منقطع شده است و یادگیری مجدد به‌منزله اخذ و تقلید مجدد می‌باشد.

اما نظر دوم نظر مرحوم فاضل و امثال ایشان است که می‌فرمایند ذُکر در این مسئله دخالتی نداشته و سیره عقلاییه در اینجا جواز بقاء را اعم می‌داند از اینکه به یاد داشته باشد یا خیر. البته عمل را شرط می‌دانستیم ولی ذُکر شرط نبود.

ممکن است کسی در اینجا بگوید که از نظر زمان فاصله زیادی ایجاد شده و نسیان به دلیل این فاصله زیاد است و اینکه بگویند نسیان هم دارای مراتبی است و گاهی شخص به‌سادگی با کوچک‌ترین یادآوری و مراجعه‌ای مسئله را به یاد می‌آورد و گاهی به این سادگی نبوده و بایستی شخص به کتاب و امثال این‌ها مراجعه کند تا مسئله را به یاد بیاورد. این مراتب و حالت مختلف تفاوتی در اصل مسئله ایجاد نکرده و دخالتی در این نظر ندارد.

توجه بفرمایید که شاید ملاک در تقلید – و لو اینکه این عنوان در سیره وجود ندارد- عمل منطبق بر نظر شخص می‌باشد، فلذا عمل منطبق با نظر مجتهد که انجام شده است شخص مکلّف می‌تواند تقلید خود را ادامه دهد. این احتمال در عمل را نمی‌توان کنار گذاشت. التزام هم اگر وجود داشته باشد بلامانع است مگر اینکه کسی بگوید «التزام تفصیلی حاضر در ذهن» که این أبعد از اصل التزام است.

## دلیل دوم بر جواز بقاء

دلیل دوم بر جواز بقاء اطلاقات دال بر لفظی دال بر تقلید می‌باشد. به این معنا که در ادله تقلید علاوه بر سیره مجموعه‌ای از آیات و روایات وجود داشتند که مورد تمسک قرار گرفتند، یعنی مجموعه‌ای از آیات و روایت دلالت بر این داشت که تقلید در مسائل دینی جایز است. مهم‌ترین آیات عبارت بودند از آیه نفر «**وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ**»(توبه/122) و دیگری آیه ذکر «**...فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ**»(نحل/43) که به این‌ها اشاره شده بود؛ و در روایات نیز حدود پنج طایفه روایت بودند که موردتوجه واقع شدند که عبارت بودند از:

* روایاتی که به‌طور مطلق ارجاع می‌داند.
* روایاتی که به اشخاص خاص ارجاع می‌داند.
* روایاتی که به مردم تکلیف می‌کردند که به صحابه و مفتی‌ها مراجعه کنید و مسائلتان را بگیرید.
* روایاتی که به صحابه مهم تکلیف می‌کردند که به مردم منتقل کنید، در مسجد بنشینید و فتوا و نظر بدهید.
* و دیگر روایاتی که مجموعه روایاتی بود که در کنار آیات جواز تقلید در مراجعه به فقها و صاحب‌نظران دینی اقامه شده بودند.

مرحوم خویی می‌فرمایند که این ادله به تقلید ابتدایی شمول ندارند و همان‌طور که قبلاً گفته شد از دو جهت این ادله تقلید ابتدایی را در برنمی‌گیرد.

1. یکی اینکه در خودِ این ادله عناوینی وجود دارد که این عناوین مستلزم این است که مجتهد زنده باشد و از او سؤال شود، مثلاً «**وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ**» در حالی که فقیهی که چند صدسال قبل بوده است دیگر انذار بر او صدق نمی‌کند برای شخصی که الان نیاز به تقلید دارد؛ و یا اینکه در روایت گفته شده است «سؤال کنید» وقتی کسی در چند قرن قبل از دنیا رفته است سؤال و جواب برای او متصوّر نیست؛ و لذا این ادله از صورت مراجعه ابتدایی و تقلید ابتدایی انصراف دارد و این انصراف به دلیل واژه‌هایی است که در این آیات و روایات وجود داشت.
2. اینکه به‌طورکلی که این ادله مورد بررسی قرار گیرند، ظهورشان در این است که امام می‌خواهد شخص را به افراد زنده کند.

پس به دلیل این وجوهی که گفته شد یعنی هم عناوین خاص انذار و سؤال و جواب و... که در روایات آمده است و همچنین به خاطر ظهور کلی آیات و روایات، مرحوم خویی می‌فرمایند که این‌ها ظهور در احیاء دارند و شامل اموات نمی‌شوند.

اما در این بحث جدید (جواز بقاء بر میت) مرحوم خویی می‌فرمایند متفاوت با بحث قبل است؛ یعنی علی‌رغم اینکه در تقلید ابتدایی می‌فرمودند که این ادله همگی منصرف از اموات هستند و ولی در بقاء می‌فرمایند که این اطلاقات می‌تواند شامل بقاء بر میت بشود.

از حیث نکته اوّل فرض این است که انذار محقق شده است چراکه مثلاً زراره، محمد ابن مسلم و یا یونس ابن عبدالرحمن زنده بوده و شخص از ایشان انذار کرده است یعنی از این‌ها سؤال پرسیده است که حکم این مسئله مثلاً در حج و صوم و صلات چیست و ایشان هم إخبار کرده‌اند پس إخبار و انذار فقیه محقق شده است؛ و یا سؤال و جواب محقق شده است؛ و یا سؤال و جواب «**...فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ**» محقق شده است، مثلاً شخص از آقای بروجردی و یا کسی که نظرات ایشان را می‌داند سؤال کرده است. هنگامی که این‌ها محقّق شدند و شخص به آن‌ها عمل کرد و یا فقط مسائل را یاد گرفت، در اینجا انذار محقق شده است و وقتی که انذار محقق شد، اینکه هنگام عمل مجتهد زنده باشد یا خیر اهمیت چندانی ندارد بلکه آنچه مهم است این است که ادله لفظی در جواز تقلید می‌گویند که باید از زنده‌ای یاد گرفت و به او مراجعه کرد که او اخبار و انذار کند، اما اینکه در زمانی که شخص می‌خواهد عمل کند باید مجتهد زنده باشد، دلیل در اینجا اطلاق دارد و اینکه بخواهیم بگوییم که این ادله انصراف از این صورت هم دارد بعید است.

## جمع‌بندی

بنابراین اطلاقات لفظی در قرآن و روایات اگرچه از میت منصرف است ولی میتی که هنگامی که شخص به تکلیف می‌رسد میت بوده، ولی از میتی که در قبل بوده است و شخص با او ارتباط تقلیدی برقرار کرده است ولی در هنگام عمل از دنیا رفته است گفته می‌شود که این اطلاقات آن حالت را شامل می‌شود.

مستحضر هستید که در ادله لفظی تقلید، بیان لفظی برای قید وجود ندارد و این‌گونه نیست که مقیّد لفظی در این ادله وجود داشته باشد. این خروج از اموات از اطلاقات بر اساس معادله انذار و حظر است و بر اساس معادله سؤال و جواب است و کلی اینکه ظاهر این ادله‌ای که ذکر شد این می‌باشد که منظور مجتهد زنده است. این‌ها این‌گونه ظهوراتی است که گفته شد میت را در برنمی‌گیرد. این ظهورات در حدّی نیست که اطلاق را از شخصی که رابطه تقلید با او برقرار شده است ولی در وقت عمل از دنیا رفته است شامل نشود؛ و درواقع این ادله منصرف کننده تقلید این‌چنین قدرتی ندارد که این حالت را نیز از ادله خارج کند؛ بنابراین ایشان می‌فرمایند که این مجموعه اطلاقات تقلید ابتدایی را نمی‌گیرد ولی تقلید بقائی را شامل می‌شود.

به این نکته توجه داشته باشید که تحوّل اساسی فقه و دانش‌های پیرامونی فقه اگر به شکل معقولی محتمل باشد مانع از بقاء می‌شود، حال این تحوّل زمانی گاهی در فاصله یک قرن اتّفاق می‌افتد و گاهی مثلاً قبل از مرحوم وحید بهبهانی و شیخ انصاری و در زمان این‌ها این تحوّل اتفاق می‌افتد و لو اینکه در این مسئله هم احراز نشود که ایشان اعلم از قبلی است، ولی فقه دچار تحوّلی شده است که فقط همان بحث حکومت و ورودی که وارد فقه شده است مسائلی را ایجاد کرده است، همین مانع از بقاء می‌شود؛ و لذا در نقطه‌های عطف تاریخی فقه یک نوع گسستی ایجاد می‌کند؛ یعنی زمان مرحوم وحید بهبهانی و شیخ انصاری و ... گویا با زمان قبل خود به نحوی «**بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيان‏**»(الرحمن/20) اتفاق می‌افتد و به نظر نمی‌رسد کسی بتواند قائل شود که کسانی که در زمان ایشان وجود داشته‌اند می‌توانند قبل از ایشان را تقلید کنند، حتی اگر گفته شود که سیره عقلا جواز تقلید را می‌گوید.

پس استدلال اطلاق است به این صورت که اطلاق ادله میت را در بقاء شامل می‌شود.

و در جواب این إن قلت که «چطور در گذشته گفته می‌شد که ادله انصراف از میت دارند و در اینجا گفته می‌شود میت را شامل می‌شود؟» مرحوم خویی می‌فرمایند که تقلید ابتدایی انصراف دارند ولی نکاتی که منشأ انصراف می‌شوند در بقاء وجود ندارد ولی در تقلید ابتدایی می‌باشند.

دو مطلب را باید در اینجا موردتوجه قرار داد:

مطلب اول اینکه قبلاً گفته شد بسیاری از عناوینی که در ادله آمده است این‌گونه نیست که مقیّد به حضور باشد، حتی در مورد «فاسألوا أهل الذکر» دلیل بر مشافهی بودن سؤال وجود ندارد بلکه روح سؤال این است که مطلب را از کسی بگیرد و الان هم که به کتاب مراجعه می‌کند گویا از مجتهد سؤال می‌کند و یا انذاری که گفته شده است، مگر نیاز است که همین الان انذار مستقیماً صورت بگیرد؟ شیخ مفید هم که در کتاب خود مطالبی را نوشته است، انذار کرده است و انذار برای همیشه است. لذا گفتیم که قرائن لفظیه جلوی اطلاق این ادله را نمی‌گیرد به این معنا که ادله لفظی خاصی در این‌ها وجود ندارد که این‌ها را به زنده منصرف کرده و از اموات برگرداند بلکه بیشتر گفته می‌شد که مجموعاً با توجه به آن نکته که احتمال معقولی داده شد که «شارع قصد ارتباط بین مردم و مجتهدان زنده برقرار کند» و از این قبیل نکات که در ارتکازاتی وجود دارند موجب انصراف غیرلفظی می‌شدند و این مسئله را تقویت می‌کردیم. به این معنا که قراین لفظیه‌ای در خصوص حمل این مسئله به‌خصوص احیاء وجود ندارد بلکه بیشتر انصراف ارتکازی به آن صورتی که گفته شد وجود دارد که به سمت زندگان سوق می‌دهد.

در اینجا ما هم کلام مرحوم خویی را می‌پذیریم که می‌فرمایند انصراف ارتکازی فی‌الجمله در این ادله بوده است ولی اینکه این انصراف شامل بقاء بر میت هم بشود پذیرفته نیست، به‌عبارت‌دیگر، آنچه ما قبلاً عرض کردیم، مؤیّد فرمایش مرحوم خویی در این مسئله می‌شود، این دلیل ما کمک می‌کند به اینکه آنچه از این ادله انصراف دارد – با توجه به اینکه انصراف یک دلیل لبّی است و باید قدر متیقّن آن را گرفت- این است که الان کسی به استناد این ادله بخواهد از میت تقلید کند که ادله در اینجا دارای انصراف است. ولی اینکه در یک فاصله زمانی عمل کرده است و الان مجتهد از دنیا رفته است بخواهیم داخل در انصراف بدانیم بعید است.

بنابراین آنچه بزرگانی همچون مرحوم خویی در این مسئله فرموده‌اند که اطلاقات شامل بقاء بر میت می‌شود درست و پذیرفتنی است.

(توجه داشته باشید که اصل این است که مولا در مقام بیان است و زمانی که مسئله‌ای را مطرح می‌کند قصد ندارد که آن را فی‌الجمله بگوید و این هم به دلیل مقام قانون گزاری اوست و این همان چیزی است که در اصالت مولویه وجود دارد. پس اصل این است که سخنی که مولا می‌گوید با توجه و ملاحظه تمام ابعاد تقسیمات مسئله است و نهایتاً مطلب را بیان می‌کند و لذا در جاهایی قرائنی را برای تبیین قیود. این بحث مبنایی است و اصل این است که وقتی مولا می‌گوید «لا تنقض الیقین باشّک و الأٌنقض هو یقینٍ آخر» اصل این است که تمام حالاتی که برای کبرا متصوّر است مولا در نظر گرفته است و این قانون را مطرح می‌کند؛ و یا در جایی که می‌فرماید «أکرم العالم» اصل این است که عالِم با تمام تنوعات و تقسیمات مقصود است؛ و موارد دیگری که وجود دارد که در آن‌ها اصل در مقام قانون گزاری اصلِ محکّم و قوی ایست و مولا هم در اینجا در مقام قانون گزاری است.)

این اصل دلالت دلیل است و حال باید دید که حدود دلالت اطلاقات در سیره چیست؟ در مسائلی که در ذیل این دلیل باید بررسی شود این است که وقتی شمول اطلاقات را پذیرفتیم آیا بقاء را در چارچوب اعلمیت با حفظ سیره اعلمیت تجویز می‌کند یا خیر؟ سؤال دیگر این است که در چارچوب آنچه یاد گرفته است و عمل کرده است می‌باشد یا مطلق است؟ و سؤال دیگر این بود که آیا جایز است یا واجب است؟

این‌ها سؤالاتی است که در بحث سیره وجود داشت و در اینجا نیز باید دوباره بررسی شوند.